

گریه‌های بی‌امان تکتم

صدای خفه‌ای فضای خانه را پر کرده است. تکتم لب‌هایش را روی هم فشار می‌دهد تا صدای گریه‌اش را خفه کند اما به وضوح صدایی از گلویش به گوش می‌رسد. آخر هم نمی‌تواند خودش را کنترل کند.

اوایل او و دخترش هر دو کنار هم و در خانه پدرش بودند. می‌گوید: بین سال ۸۱ تا ۸۵ سرپا بودم. همه تلاش‌م را می‌کردم که از کسی کمک نگیرم. در خانه چهار دست و پا می‌چرخیدم و به کارهایم می‌رسیدم. یک گاز سه شعله روی زمین گذاشته بودم و نشسته آشپزی می‌کردم.

از سال ۸۵ دیگر توان دست و پايش را از دست می‌دهد؛ «اگر جایی می‌خواستیم برویم، همسرم زنگ می‌زد که برادرم بیاید و تایی من را سوار ماشین کنند.»

روزهای سخت نبود لیلا

در عرض فقط چهار سال تکتم شریفی از دختری پرشور و شورسوزنده به زنی افسرده و معلول مطلق تبدیل شد. کسی که حتی توان تکان دادن دست و پايش را هم نداشت.

سال ۹۲ از همسرش جدا شد. لیلا هم همراه پدرش رفت. نبود لیلا برای مادر، جان کاه ترازا می‌بود. پدرش او را دیر به دیر به دیدن مادر می‌آورد و مادر هر روز بیشتر از قبل در خودش فرو می‌رفت. فاطمه اشک‌های خواهرش را با گوشه روسری‌اش پاک می‌کند. تکتم می‌گوید: اوایل دو ماه یک بار، بعد شد هر ۶ ماه و آخرها سالی یک بار هم نمی‌دیدمش. لیلا را هم که می‌آورد، فقط ۱۰ دقیقه اجازه می‌داد بماند. وقت حرف زدن نبود؛ فقط نگاهش می‌کردم و اشک می‌ریختم.

بیا حرف‌هایت را بنویس

سکینه حسنیان مددکار بهزیستی است. او هفته‌ای سه روز، هر بار، دو ساعت را پیش تکتم می‌گذراند. کار درمانی و گفت‌وگو با مددجواز و وظایف این مددکار است. می‌گوید: روز اولی که دیدمش حال خوبی نداشت. هنوز دخترش به مشهد

نیامده و او بی‌تاب لیلا بود. از طرفی می‌دیدم

وقت‌های بی‌کاری با زبان و بینی باگوشی بازی می‌کرد. آن قدری حرف برای گفتن داشت که نمی‌دانست با آن حجم از نکته‌ها چه کند. به او گفتم بیا با همین روش حرف‌هایت را بنویس.

از فردا تکتم صفحه سفیدی را روی گوشه‌ی باز می‌کرد و با نوک بینی و زبان روی حروف صفحه کلید ضربه می‌زد. گاه اشتباهی زبانش به گزینه پاک کردن می‌خورد و همه فایل‌های پاک می‌کرد اما به مرور یاد گرفت چه کند. تکتم تا حالا دو کتاب نوشته و با کمک خانواده، به صورت شخصی و بدون گرفتن مجوز چاپ کرده است. می‌داند روال گرفتن مجوز راحت نیست؛ توان پیمودن این مسیر را هم ندارد. این دو کتاب درباره زندگی پرستارانی است که برای مراقبت از او در این سال‌های پیشش آمده‌اند. هر کدام آن‌ها ماجرای داشته‌اند که تکتم در این کتاب‌ها به آن پرداخته است.

زندگی این نویسنده معلول با ۹ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان حقوق بازنشستگی پدرش می‌گذرد که ماهی ۸ میلیونش را به پرستار می‌دهد.

مشکلات اقتصادی او را در تنگنا قرار داده است. مددکارش می‌گوید: او حتی توان خرید داروهایش را ندارد تا روند بیماری را بتواند کنترل و متوقف کند. مصرف داروی گیاهی هم تأثیر چندانی ندارد. از طرفی چند جلد کتاب دارد که روی دستش مانده است. ویلچرش نیاز به تعمیر دارد. هزینه پرستار سنگین است. برای نوشتن کتاب مجوز ندارد. مشکلات تکتم یکی دو تا نیست؛ کاش خیران مصاحبه شما با تکتم را بخواند و به دادش برسند.

خانه گرم است. باد پنکه به تکتم نمی‌رسد. صورتش خیس عرق شده است و چشم‌هایش دودومی‌زند. وقت خدا حافظی می‌گوید: من آدم‌های بد زندگی‌ام را بخشیدم؛ خدا هم لیلا را به من برگرداند. خدا را شکر.

